



فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الاهیات
سال هجدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲

Naqd va Nazar

The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 18, No. 3, Autumn, 2013

تبیین، بررسی و نقد اندیشه دینی کانت

حسن مهرنیا*

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در طول تاریخ تفکر بشری، مقوله دین و یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان در تفکر غرب ایمانوئل کانت است. کانت در بسیاری از حوزه‌های دانش بشری، از جمله حوزه دین تأثیرگذار بوده است. پس از وی از آرای دینی او تفسیرهای گوناگونی شده است که برخی از این برداشت‌ها با سوء فهم‌هایی نیز همراه بوده است. نویسنده در این مقاله با بررسی دقیق نظام فکری - فلسفی کانت بر آن است که تفکر دینی وی در مجموع دارای دو مرحله سلبی و ایجابی است. او در نقد اول و تمهیدات که دیدگاه معرفت‌شناسانه خود را ارائه می‌دهد و در پی محدود کردن عقل است تا به زعم خویش جایی برای دین باز کرده باشد، دیدگاه سلبی خود را عرضه کرده و مفاهیم اساسی خدا، نفس و اراده را در حوز عقل نظری اثبات ناپذیر می‌داند، اما در نقد دوم با گرایش به سمت اخلاق و اولویت‌بخشی به آن، با ارائه دیدگاه ایجابی خود، دین را تابع اخلاق قرار می‌دهد؛ اندیشه‌ای که راه را به سمت سکولاریسم گشوده و تعطیلی عقل و خردورزی را در پی داشته است. از این رو، نویسنده کوشیده است ضمن نشان دادن مبانی نادرست فکری که او را به نقد دین واداشته است، ضعف‌های نظریه دینی کانت را نیز بررسی کند.

کلیدواژه‌ها

دین، اخلاق، عقل نظری، عقل عملی، الهیات و خدا.



اندیشه دینی - کوتاه فلسفی کانت به تأسی از دو جریان فکری «پارسامنشی» (Pietism)^۱ و «عقل‌گرایی» (rationalism)^۲ اساساً در روشنگری آلمانی سد هجدهم ریشه دارد. او از یک سو با پارساگرایی که مخالف سرسخت عقلانی کردن مسیحیت بود و مقام کتاب مقدس را بسیار فراتر از عقل طبیعی می‌دانست هم‌داستان بود و از سوی دیگر، جریان عقل‌گرایی ولفی - لایبنسی را می‌ستود که به تمایز میان «الهیات وحیانی» (مبتنی بر کتاب مقدس) و «الهیات عقلانی» (مبتنی بر برهان جهان‌شناختی) قائل بود. افزون بر این، او از جریان «الهیات نقادانه» که تحت نفوذ اندیشه‌های افرادی همچون ارنستی (Ernesti: 1707-1781) و میخائیل (Michaelis: 1717-1791) در پی ارائه یک دین عقلانی و انکار نیاز به وحی و الهام فوق طبیعی بود حمایت می‌کرد.^۳ همچنین او می‌دید که با پیشرفت‌های علمی سد هجدهم و گرایش به سمت «تجربه‌گرایی» و دیدگاه‌های تجربی در باب شناخت، به تدریج دین و اخلاق و مسائل متافیزیکی در فلسفه نظری بی‌بنیان شده و کسانی مانند هیوم باور به مقولاتی چون علیت، خدا، نفس و به طور کلی جواهر مادی و روحانی را مورد نقد قرار داده‌اند.

کانت در چنین فضایی به‌پا خاست و کوشید با تعیین و تحدید قلمرو عقل، بنیان مابعدالطبیعه را استوار سازد و دین و اخلاق را که همزمان از طرف پارسامنشی، عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی مورد تهدید قرار گرفته بودند، از خطر نسبیت و فروپاشی نجات دهد (Kant, 1929B: § 555). برای این منظور، او نخست به پیروی از ارسطو عقل را به دو قسم نظری و عملی تقسیم کرد و سپس شناخت نظری را محصول سه قوه حس، فاهمه و عقل دانست و کارکرد هر کدام از این سه قوه را در نقد عقل محض ذیل سه بخش حسیات، تحلیل و جدل استعلایی آورد. وی در گام بعدی تأکید کرد که هیچ کدام از این سه قوه اجاز دخالت در قلمرو دیگری را ندارند. کار پایانی وی در این زمینه تفکیک قلمرو اخلاق از دین در حوز عمل (عقل عملی) بود. وی همچنین در آغاز میان فاهمه و عقل تمایز قائل شد و شناخت را

۱. جریان‌های دینی بود که آن را فیلیپ یاکوب اسپنسر (۱۶۳۵-۱۷۰۵) بنیان نهاد.

۲. برگرفته از فلسفه لایبن‌نیتس به‌قرائت ولف (۱۶۷۹-۱۷۵۴) بود.

۳. برای آگاهی بیشتر نک: آلن وود: «الهیات عقلانی، ایمان و دین اخلاقی» «Rational Theology, Moral Faith and Religion» Guyer, 1992.





حاصل تعامل دو قو فاهمه و حس دانست، اما به باور او ایده‌های «نفس»، «خدا» و «جهان» داده‌های حسی و تجربی نیستند و به کار بردن مقولات فاهمه در مورد آنها به معنای مغالطه و استفاد متعالی از مقولات است؛ کاری که وی به هیچ‌وجه آن را جایز نمی‌دانست.^۱ در اینجا بود که وی مجبور شد اثبات آن سه مفهوم اساسی را به عقل عملی ارجاع دهد و در آنجا با دلایل و برهان‌های عملی در جهت اثبات جاودانگی و وجود خداوند، به مسئله ایمان و دین پرداخت (تمیمی، ۱۳۸۳: ۶۲).

از آنجا که اندیشه دینی کانت تأثیر زیادی در آرای دیگر فیلسوفان غربی داشته است و نزد روشنفکران مسلمان نیز طرفدارانی دارد، در این نوشتار نخست ذیل عنوان «دین و حیانی» (theologischen religion) اعتقاد شخصی کانت درباره آموزه‌ها و شعائر دینی و نیز رویکرد کلی وی درباره دین یهود و مسیحیت و انتقادهای وی بر آنها ارزیابی شده و در گام بعدی رویکرد ایجابی وی درباره دین ذیل عنوان «دین طبیعی» (natürlichen religion) یا عقلانی بررسی می‌شود. در پایان نیز به نقد مبانی نظری تفکر دینی کانت و بررسی جایگاه دین در نظام فکری او پرداخته‌ایم.

۱. تبیین و بررسی اندیشه دینی کانت

الف) دین و حیانی و طبیعی

کانت می‌خواست تعریفی از دین ارائه دهد که در محدود عقل قابل دفاع باشد و از خرافات و تعصب‌های دینداران ظاهریین برکنار باشد، از این رو، پس از نگارش نقد اول و دوم و طرح اصول مقدماتی این نظریه در آنها^۲ در آثار بعدی‌اش به ویژه کتاب‌های گفتار در اخلاق^۳ و نیز دین در محدوده عقل تنها به تفصیل به مسئله دین پرداخت. در زیر به برخی از دیدگاه‌های انتقادی وی درباره دین و حیانی اشاره خواهیم کرد:

۱. کانت در آغاز میان «دین طبیعی» یا عقلانی و «دین و حیانی» یا فوق طبیعی تمایز قائل

۱. البته این محدودیت برای عقل به معنای انکار باور به خدا و نفس نبود، بلکه او تنها منکر شناخت آنها بود.

۲. این دو اثر حاوی عقاید او درباره نسبت بین دین و اخلاق است و تفصیل آن در سال ۱۷۹۳م. در کتاب دین در محدوده عقل تنها آمده است.

۳. این اثر به قلم دکتر منوچهر صانعی دره‌بیدی ترجمه و در شمارگان ۵ و ۶ مجله ارغنون به چاپ رسیده است. نقل قول‌ها در این بخش، از ترجمه ایشان است.

می‌شود و مسیحیت را دینی وحیانی و غیر عقلانی و به تبع آن، غیر اخلاقی قلمداد می‌کند (کانت، ۱۳۷۴: ۳۰۴).

۲. اگرچه نقد کانت به دین وحیانی، نوعاً متوجه مسیحیت رسمی است، اما اگر نیک بنگریم او هم‌زمان شریعت یهود را نیز به چالش می‌کشد و معتقد است همان‌گونه که موسی مندلسون یادآور شده است، مسیحیت به نظام قانون‌گذاری دین یهود وابسته است؛ حال آنکه سندیت خود این دین و کتاب تورات مشخص نیست (کانت، ۱۳۸۱: ۲۲۰). لذا مسیحیت برای تبدیل شدن به یک دین جهانی پایدار نیازمند خدمات کلیسایی نامریبی است، نه یک سازمان متشکل از رئیس و کارکنان کلیسا.

۳. کانت با نقد آداب و شعائر و مراسم عبادی ادیان یهود و مسیحیت، عقیده‌مندی و کیش‌داری را به عنوان یک تکلیف‌گزافی و غیرمعتقول در نظر می‌گیرد که آزادی درونی اندیشه را تحت الشعاع قرار می‌دهد و نقش مخربی در عقلانیت دین دارد و موجبات گرایش دین به سمت «خرافات»، «تعصبات» و انحرافات را فراهم می‌آورد. او چنین دینی را «دین خودشیرینی» و «اغوای دینی» و عبادت آن را «شبه خدمت» یا «خدمت مزدوری» و دروغین کلیسا به خدا می‌داند و معتقد است اراد خداوند امری ثابت و لایتغیر است که با دعا و مناجات و تشریفات کلیسایی تغییر نمی‌کند (کانت، ۱۳۸۱: ۲۲۹-۲۳۲). از نظر او اعمالی مانند روزه گرفتن، توبه و کفاره از این قبیل‌اند و فی‌نفسه فاقد هرگونه خیر اخلاقی‌اند و صرفاً نوعی ابراز ارادت و آمادگی برای انقیاد هستند (کانت، ۱۳۷۴: ۳۲۳). به نظر وی، گوهر دین چیزی جز مطابقت اعمال انسان با قانون اخلاقی نیست و اراد خداوند هم تابع همین قوانین اخلاقی است.

۴. کانت افزون بر نقد نظری دین، در زندگی عملی نیز به گفته خود پایبند بود. یاخمان یکی از دوستان کانت که زندگی‌نامه وی را نگاشته است می‌گوید: «با اینکه او عمیقاً شخصیتی معنوی بود، از هرگونه مراسم و آداب ظاهری دینی دوری می‌جست و در اواخر عمرش هیچ‌وقت برای عبادت به کلیسا نمی‌رفت». او در این زمینه در نامه ۲۸ آوریل ۱۷۷۵م. به لاواتر می‌نویسد:

شما نظر مرا در مورد بحث خود درباره ایمان و عبادت پرسیده بودید. آیا می‌دانید از چه کسی پرسش می‌کنید؟ ... هیچ اعتراف به ایمان، توسل به اسمای مقدس و هیچ‌گونه رعایت آداب و تشریفات دینی نمی‌تواند کمکی به انسان بکند - گرچه امید به دل‌داری و تسلی خاطر به ما گوشزد می‌کند که اگر هرآنچه





در توان داریم کار خیر انجام دهیم، در آن صورت می‌توانیم به کمک ناشناخته و رازوارانه خداوند اعتماد کنیم - بلکه ما می‌توانیم بدون انجام دادن کارهای این چنینی در کنف حمایت الهی باشیم (Wood, 1996: 396).

از این رو، کانت که تا سال ۱۷۸۶م. یعنی زمان مرگ فردریک کبیر، پادشاه پروس مورد تکریم و احترام وی بود، به دلیل دیدگاه‌های دینی‌اش در اکتبر ۱۷۹۴م. مغضوب فردریک دوم قرار گرفت و با فرمانی ملوکانه از وی خواسته شد تا آرای دینی خود را پس بگیرد و کتاب دین در محدوده عقل تنها (۱۷۹۳م.) و پایان همه چیز (۱۷۹۴م.) را اصلاح کند:

ما از شما چشمداشت کارهای بهتری داشتیم، ... ما بی‌درنگ از شما می‌خواهیم که با آگاهی تمام از در اعتذار درآیید و برای اینکه مورد بی‌مهری شاهانه ما واقع نشوید انتظار داریم در آینده بر حسب وظیفه خود، نام‌آوری و استعدادتان را چنان به کار برید که نیت پدران ما بیش و بیشتر برآورده شود. در صورتی که از این وظیفه‌ها غفلت کنید و به نافرمانی ادامه دهید، بی‌درنگ در انتظار نتایج ناگوار آن باشید (به نقل از: کریچلو، ۱۳۷۸: ۱۲۹).

او در ۱۲ اکتبر همان سال طی نامه‌ای، خاضعانه می‌کوشد این اتهام را از خود دور کند، از این رو، به پادشاه می‌نویسد:

بنده به‌عنوان معلم جوانان در درس گفتارهای رسمی خود هیچ‌گاه نه کتاب مقدس و مسیحیت را ارزیابی کرده‌ام و نه می‌توانم چنین کاری کنم ... من برای اینکه کتابم صرفاً متن فلسفی باشد، هیچ ارجاعی به کتاب مقدس و مسیحیت نداده‌ام و نمی‌توانستم بدهم. گذشته از اینها، من این آثار را خطاب به عامه مردم ننوشته‌ام و اساساً فهم این مباحث برای عامه مردم امکان‌پذیر نیست، بلکه فقط گفت‌وگویی است میان اساتید دانشگاه. اما دانشگاه‌ها در اینکه در ملاء عام این مباحث را مطرح کنند و دربار آن داوری کنند آزادند. در واقع، آنها هستند که این مباحث را به سطح عامه مردم کشانده‌اند ... دینی که من آن را ارزیابی کرده‌ام، دین طبیعی است (Kant, 1996: 242).

با این حال، در یادداشت جالبی که در میان اوراق چاپ‌نشده وی یافته‌اند، دیدگاه واقعی وی این‌گونه بیان شده است:

بازپس گرفتن افکار و عقاید درونی، شریانه است و از هیچ‌کس نباید خواسته

شود، اما خاموش ماندن درباره چنین قضیه‌ای وظیفه رعیت امپراتور است و زمانی که آنچه شخص بر زبان می‌آورد باید راست باشد، وظیفه او نیست که در حضور همگان اعلام دارد که آن سخنان به تمامی راست است. من نه کلمه‌ای به رساله خود درباره دین افزودم و نه کاستم. من نمی‌توانستم ناشر خود را که مالکیت کتاب متعلق به اوست از چاپ و نشر دیگری از آن وادارم (کریچلو، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

ب) دین طبیعی و اخلاق

همچنان که گذشت، یکی از مبانی نظری تفکر دینی کانت این بود که می‌دید به لحاظ معرفت‌شناختی به کار بردن مقولات فاهمه در حوز ایده‌های عقل محض (به‌ویژه اید خدا) مرادف با گرفتاری در دام مغالطات بی‌پایان عقل محض است. این مبنای فکری به تدریج کانت را به قلمرو عقل عملی و حوز اخلاق کشاند، اما آنچه که موجب گردید کانت از حوز عقل عملی و اخلاق پا به عرصه دین بگذارد، ناکامی وی در یافتن امر نامشروط و بنیانی برای اصول اخلاقی بود. از این‌رو، روشن است که در نظام فکری کانت میان دین و اخلاق ارتباط وثیقی وجود دارد و فهم نظریه دینی کانت مستلزم تبیین نحو ارتباط آن با اخلاق و عقل عملی است. البته همان‌گونه که گذشت، دینی که کانت در صدد برقراری ارتباط میان آن و اخلاق است، دین طبیعی است، نه دین وحیانی. از این‌رو، او در دیباچه کتاب دین در محدوده عقل تنها در تبیین جایگاه دین در نظام فکری وی و ارتباط آن با اخلاق به صراحت اعلام می‌کند:

اخلاق به هیچ وجه به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه تنها عقل محض او را بسنده است، ... انسان نیز برای سامان‌دادن به کار خویش به هیچ وجه نیازمند دین نیست، بلکه قو عقل عملی ناب برایش کافی است (کانت، ۱۳۸۱: ۴۰).

او همچنین در مقدمه شرح خود بر رساله بومگارتن در تعیین اولویت اخلاق یا دین، اشاره می‌کند که جایگاه بحث از دین، پس از اخلاق است تا اینکه مَهر و نشانی بر اخلاق باشد، زیرا کمال اخلاقی باید در دین (طبیعی) مصداق پیدا کند.

از نظر کانت اخلاق و الهیات (دین وحیانی) به طور مشترک دین طبیعی یا عقلانی را تشکیل می‌دهند و بلکه بدون اخلاق هیچ دیانتی ممکن نخواهد بود و اگر هم باشد، آن دین تنها مبتنی بر فرهنگ و سنت مبتنی است (کانت، ۱۳۷۴: ۲۹۷). به بیان دیگر، او معتقد است تنها





الهیاتی می‌تواند پایهٔ دین باشد که متضمن اخلاق و کمال اخلاقی است. برای این منظور، او چاره‌ای جز این نمی‌بیند که موجودی متعالی را تصور کند که ضمن اینکه «داوری عادل» است (تا مجازات کند و پاداش دهد)، «حاکمی خیرخواه» و «قانون‌گذاری مقدس» نیز هست. اینها «صفات اخلاقی» هستند که باید در موجودی به نام خدا قابل تصور باشد و برای اینکه ما بتوانیم چنین تصویری از خدا داشته باشیم، نیازمند یک «دین وحیانی» نیستیم. کانت برای این خدای متصور «صفات طبیعی» مانند عالم مطلق، قادر مطلق، حاضر مطلق و واحد متعال را برمی‌شمرد که جملگی از عقل سالم برخاسته‌اند، نه از عقل نظری. همچنین کانت در نسخه‌ای دست‌نوشته و ناتمام برجای مانده از افکار دهه پایانی عمر خود^۱ تصریح می‌کند که خدا و عقل عملی یکی هستند و به نظر او نباید خدا را به‌عنوان جوهری بیرون از من معرفی کرد، بلکه باید خدا به عنوان بالاترین اصل اخلاقی در من معرفی شود. او خدا را یک عقل عملی در درون انسانیت و خود معقول و واقعی آدمی می‌داند؛ هستی که از خود متمایز است و ما را به اجرای عمل اخلاقی وامی‌دارد (Ward, 1992: 256). می‌توان گفت که فهم کانت از خدا به سنت عقلانی دور اسکولاستیک نزدیک است. از نظر او خدا یک موجود کاملاً متعالی، تغییرناپذیر و سرمدی است؛ خدایی حیّ، مرید، عالم مطلق، قادر مطلق، به کلی مقدس، عادل و خیرخواه. همچنین کانت افزون بر تمایز میان صفات اخلاقی و طبیعی خدا، میان صفات وجودی خدا که می‌توان آن را از مقولات محض بر گرفت و صفات جهان‌شناختی و انسان‌شناختی که بر ویژگی‌های تجربی عالم مبتنی است، تمایز قائل می‌شود (Guyer, 1992: 398).

استدلال کانت چنین است:

اگر چنانچه خدایی خارج از وجود انسان نبود که این احساس اخلاقی من را دریابد، چه ضرورتی وجود داشت که من این احساس ناب اخلاقی را برای خودم حفظ کنم و اعمالم را بانیت خالص انجام دهم؟ اگر چنین خدایی نبود، من می‌توانستم نیاتی چون درک لذت، احساس احترام و نظایر آن را در سر داشته باشم. اما همین که نیت من خالص است، گواه بر این مطلب است که

۱. این نسخه دست‌نوشته با عنوان *opus postumum*، اول‌بار در سال ۱۹۲۰ م. به همت آدیک (Adick) در برلین به زبان آلمانی چاپ شد و بعدها در ۱۹۹۵، دانشگاه کمبریج با ویراستاری اِکارت فورستر (Eckart Forster) و ترجمه مایکل رِوزن (Michael Rosen) چاپ دیگری از آن را به زبان انگلیسی ارائه داد.

خدایی وجود دارد که واجد جمیع صفات فوق‌الذکر است. لذا احساس ناب اخلاقی داشتن، بدون پیوند با یک موجود متعالی که فقط او می‌تواند این احساس را درک کند، امکان‌پذیر نیست. گذشته از اینها، اگر من به خدا باور و اعتقاد نداشته باشم، نمی‌توانم پایبند اخلاق باشم، اما چون به اخلاق پایبند هستم، می‌توانم بگویم حتماً خدایی هست که این احکام اخلاقی را ملاحظه می‌کند (کانت، ۱۳۷۴: ۳۰۱).

به نظر کانت، حداکثر کاری که الهیات یا «دین و حیانی» انجام می‌دهد این است که فقط حس کنجکاوی انسان را ارضا می‌کند، اما توان رسیدن به حقیقت را ندارد. حال آنکه «دین طبیعی» به سادگی ما را به وجود خداوند معتقد می‌کند.

البته باید توجه داشت که رابطه دین و اخلاق از نظر کانت دو سوویه است و او به هیچ‌وجه نمی‌خواهد دین را منشأ اخلاق بداند، بلکه برعکس معتقد است که این قوانین اخلاقی هستند که پشتوانه دین‌اند و در شناخت خداوند به کار می‌روند. به نظر او، اگر دین مقدم بر اخلاق باشد، در آن صورت برای اینکه انسان با خداوند ارتباط برقرار کند، باید خدا را چونان ارباب مقتدری لحاظ کند که چاره‌ای جز تسلیم و تعظیم در مقابل او ندارد؛ چنانکه در شریعت ایجابی یهودیت چنین است و کلیسا نیز دنباله‌رو آن است. در چنین شرایطی است که اعمالی مانند توکل، نیایش، مناجات و دیگر عبادت‌های ظاهری و شرک‌آلود (به تعبیر کانت خرافات) به میان می‌آید. از سوی دیگر، کانت می‌گوید گرچه «اخلاق» پایه و اساس دین طبیعی است، با این حال قدرت، زیبایی و واقعیت اخلاق در دین است؛ چه در غیر این صورت اخلاق، فی‌نفسه چیزی جز یک امر آرمانی نخواهد بود و اساساً آنچه به اخلاق، قدرت و واقعیت می‌بخشد، باور به یک موجود متعالی است که در دین طبیعی بدان می‌رسیم.^۱

از این‌رو، اساساً از نظر کانت به جای اینکه اخلاق بر دین مبتنی باشد، دین بر اخلاق مبتنی است و علت این امر نیز آن است که ما از ماهیت دین چیزی نمی‌دانیم و از این‌رو، بهتر است اخلاق را بر عقل مبتنی کنیم و اساس آن را از دین برداریم. به بیان دیگر، چون آدمی در تأمین سعادت شایسته خود در این عالم ناتوان است، باید یک موجود اخلاقی قادر

۱. کانت غیر از دین طبیعی یا «دین سنتی»، از نوعی هدایت‌گر درونی نیز سخن به میان آورده است که بر خصلت درونی انسان متکی است و «دین خصلت» نامیده می‌شود.



مطلق به‌عنوان حاکم جهان را فرض کند تا این غایت تحقق یابد؛ بدین‌گونه اخلاق ما را الزاماً به دین هدایت می‌کند (کانت، ۱۳۶۷: ۴۵-۴۰).

ج) دیدگاه کانت در باب برهان‌های اثبات وجود خدا

بحث از برهان‌های سنتی اثبات واجب در تاریخ تفکر بشری همواره یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی - کلامی بوده و ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود معطوف ساخته است. از این‌رو، بررسی دیدگاه کانت در این زمینه که یکی از دلایل اشتهاوی در تاریخ تفکر دینی نیز بوده است، خالی از فایده نخواهد بود. پرسش مطرح در این زمینه این است که چرا کانت به‌رغم باور بسیاری از حکیمان و اندیشمندان به درستی و کارآمدی برهان‌های سنتی اثبات واجب به نقد آنها می‌پردازد.

افزون بر دلایل متعددی که در آثار دینی و فلسفی برای این امر آورده‌اند، به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که موجب گردید او به نقد این برهان‌ها پردازد، این بود که وی میان اصطلاح «معرفت» که به دانش نظری مربوط است (خطاهای کلامی)، و «باور» یا «اعتقاد» که به دانش عملی مربوط است (خطاهای دینی)، تفاوت اساسی قائل بود، زیرا معرفت‌داشتن به معنای تملک قضیه‌ای است که هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ ذهنی کافی است، حال آنکه باور و اعتقاد به عالم عین ربطی ندارد و تنها به لحاظ ذهنی کافی است (Wood, 1992: 401). بنابراین، برهان‌های سنتی اثبات واجب به فرض درستی حداکثر می‌توانست در مقام شناخت و معرفت مفید باشد، اما در مقام باور و اعتقاد کارایی چندانی نداشت. از این‌رو، او بر برهان وجودی دکارت و آنسلم سه اشکال عمده وارد کرد و در پایان نتیجه گرفت که اثبات وجود خداوند از راه برهان وجودی که یک قضیه پیشینی و تحلیلی است، نادرست و اساساً غیرممکن است (see: Smith, 1964: 503-504) (Kant, 1929B: § 627).

او همچنین برهان جهان‌شناختی و غایت‌شناختی را مبتنی بر برهان وجودی می‌داند و معتقد است که چون بنیان نخستین برهان سست گردید، برهان‌های دیگر نیز بی‌بنیان خواهند شد. به نظر کانت در برهان جهان‌شناختی به خلاف برهان وجودی نمی‌خواهیم از مفهوم خدا به وجود آن برسیم، بلکه قصد داریم از «وجود عالم» یا کاسموس در انتهای زنجیر علت‌ها وجود خدا را به عنوان امر نامشروط نتیجه بگیریم، در حالی که «علیت» تنها در عالم تجربه ممکن معنا دارد (Kant, 1929B: § 641). در برهان غایت‌شناختی نیز ما معمولاً از نظم



حاکم بر طبیعت، غایت‌مندی آن را نتیجه می‌گیریم، حال آنکه حداکثر کاری که این برهان می‌تواند انجام دهد، اثبات وجود یک معمار برای جهانی کران‌مند است، نه اثبات وجود خدا (ibid.: Kant, 1929B: § 649 & 655).

افزون بر این، او به اثبات می‌رساند که وجود خداوند از راه «قضایای تألیفی پسینی» نیز قابل اثبات نیست. از این‌رو، آنچه باقی می‌ماند، «قضایای تألیفی پیشینی» است که آن هم تنها در مورد پدیدارها یا داده‌های تجربی ساری و جاری است. البته باید توجه داشت که او فقط امکان ارائه هرگونه برهان بر اثبات واجب را غیرممکن نمی‌دانست، بلکه همچنین باور داشت که ارائه هرگونه برهان در رد آن نیز ناممکن است (ibid.: § 668). او در این زمینه می‌گوید:

همچنان‌که ندیدن ایدئال انسانیت به معنای نبود عینی این ایدئال نیست و نباید آن را خیال‌بافی دانست، ذات‌اعلی و نخستین (یا همان خدا) نیز در عین حالی که غایت‌القضوای هر تفکر است، موضوع تفکر نیست و نمی‌توان وجود آن را تأیید یا تکذیب کرد، زیرا اساساً خرد آدمی را یارای رسیدن به امر نامشروط نیست (Kant, 1964: 486).

دلیل دیگری که کانت بر نارسایی این برهان‌ها اقامه می‌کند این است که از نظر وی باید میان «وجود شیء» و «داوری درباره آن» تمییز قائل شد و گرچه درست است که مثلاً یک مثلث باید ضرورتاً دارای سه زاویه باشد، اما این ضرورت نامشروط به معنای ضرورت وجود مثلث نیست، بلکه اگر مثلثی وجود داشته باشد، آن‌گاه ضرورتاً باید دارای سه زاویه باشد (Kant, 1929B: § 622). از این‌رو، او بر این باور بود که نمی‌توان حقایق مابعدطبیعی همچون خدا را از راه عقل نظری اثبات کرد.

استدلال اخلاقی کانت مبنی بر وجود خداوند: به‌رغم اینکه از نظر کانت وجود خداوند با برهان‌های عقل نظری قابل اثبات یا نفی نیست، با این حال او وجود خدا را به‌طور مطلق انکار نمی‌کند، بلکه می‌کوشد در حوز اخلاق آن را به اثبات برساند. البته چنین خدایی، یک خدای درونی است که تنها برای تضمین قواعد و اصول اخلاقی و انطباق سعادت با فضیلت به کار او می‌آید. اگر بخواهیم بر اساس مبانی فکری وی تقریری از استدلال اخلاقی به دست دهیم، چنین خواهد بود:

۱. فضیلت نیازمند «سازگاری و انطباق کامل» خواست‌ها و تمایلات با قانون اخلاقی

است؛





۲. بنابراین، این انطباق باید ممکن باشد (ما باید پی گیر این انطباق باشیم)؛
 ۳. اما این انطباق در هیچ یک از دوره‌های محدود زمانی ممکن نیست؛
 ۴. از این رو، ما باید به اصطلاح یک حرکت پیش‌روند بی‌پایان به سمت این انطباق
 کامل داشته باشیم؛

۵. از این رو، ما باید [به لحاظ اخلاقی] وجود یک موجود عقلانی مشابه را که پیوسته استمرار داشته و جاویدان است، پیش‌فرض بگیریم (Dudlege & Engelhard, 2011: 209).
 روشن است که به‌رغم تلاش کانت در ارائه تصویری از خداوند به‌عنوان علت والای تمام اشیای عالم، وی تنها دیدگاهی انسان‌انگارانه از خداوند را ارائه می‌دهد، زیرا هر انسانی در وجود خویش تصویری از خدا می‌سازد تا او را تقدیس کند؛ حال آنکه در وجود مابازای خارجی آن تردید هست. بنابراین، او نمی‌تواند در حوز اخلاق وجود خدای حی یا خدایی را که مورد تأیید ادیان و الهیات وحیانی است اثبات کند. از این رو، استدلال کانت با اعتراض‌هایی همراه بوده است. برخی از اعتراض‌ها به جزئیات برهان پرداخته‌اند و برخی دیگر بر ساختار کلی برهان تمرکز داشته‌اند. برای نمونه، راسل در نقد این استدلال می‌گوید:

این یک برهان هوشمندانه است، اما اگر شما از منظر علمی به این مسئله بنگرید خواهید گفت: با این همه من فقط این جهان را می‌شناسم و چیزی در مورد بقیه عالم نمی‌دانم... (ibid.: 209).

جمع‌بندی

چنانکه اشاره شد تفکر دینی کانت در درجه نخست و امدار واکنش‌ها به جریان عقل‌گرایی و پارسامنشی در مقابل الهیات لوتری و دیدگاه‌های تجربه‌گرایانه در باب شناخت بود. با این حال، نباید از تأثیری که دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه خود وی در جهت‌دهی به افکار دینی‌اش داشته است غافل ماند. مجموعه این عوامل به انضمام عملکرد نادرست کلیسا در سده‌های گذشته و ورود ایجابیت به درون دین مسیح، موجب گردید کانت به نقد شدید الهیات وحیانی پرداخته و در مقابل آن، به یک الهیات عقلانی (طبیعی) روی آورد. همچنین دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه او که می‌بایست به مبانی نظری تفکر خود ملتزم باشد، برهان‌های سنتی ارائه‌شده بر اثبات وجود خداوند را عقیم دانسته، اثبات خداوند را به عقل‌نظری و

حوز اخلاق ارجاع داد، ولی سرانجام در عقل عملی نیز دین را تابع اخلاق قرار داد و پس از اولویت بخشی به اخلاق، وجود خداوند را تنها به عنوان امری که تضمین کنند قواعد و اصول اخلاقی است فرض گرفت.

بنابراین، نقد کانت بر الهیات دارای دو دوره است. او در دور نخست که کتاب نقد عقل محض و تمهیدات را نگاشت و بیشتر متأثر از هیوم بود، با تمایز نهادن میان الهیات دینی (و حیانی) و غیر دینی (طبیعی)، معتقد می شود که الهیات و حیانی نمی تواند مبنایی واقعی برای دین باشد و حداکثر کاری که می کند، ایجاد بستری مناسب برای درک الهیات اخلاقی است. در دور دوم که در آثار انتشار یافته پس از مرگ وی نمود دارد، به الهیات اخلاقی یا عقلانی روی می آورد. همچنین کانت گوهر دین را به دو بخش تقسیم می کند: یکی «دین تشریفاتی یا حیانی» که معمولاً کلیسا عهده دار آن است و با باور به معجزات، نیایش و مراسم عبادی همراه بوده و شامل کثرت است؛ و دیگری «دین اخلاقی ناب» است که از نظر او وحدت دارد و به احکام عقل متکی است. نکته ای که باید در اینجا یاد آور شد آن است که به رغم انتقادات تند کانت به مقوله دین، فلسفه دین وی نگاهی سراسر منفی به دین ندارد، زیرا نقد عقل محض نه تنها مخالف جزم گرایی است، بلکه با شکاکیت هم سر سازگاری ندارد؛ نه تنها مخالف تعصب و کوتاه فکری دینی است، بلکه مخالف الحاد است. به زعم کانت همه تلاش های فکری او به خاطر دین بوده است. با وجود این، نمی توان کانت را یک ایمان گرای محض به شمار آورد یا تمام انتقادهای وی به دین را درست و به جا دانست (Engelhard, 2011: 205). پیام کتاب دین در محدوده عقل تنها، یا انقلاب کپرنیکی کانت در این اثر آن است که دین برای زندگی کردن است، نه زندگی برای دین داشتن. از این رو، دینی که نتواند پاسخگوی نیازهای انسان باشد، حق طبیعی آن حذف از صحنه زندگی است.

بنابراین، به گفته کاپلستون فلسفه دین کانت از سویی در برخی جنبه ها از نهضت روشنگری و فضای علمی حاکم بر سد هجدهم متأثر بود و از سوی دیگر، بر آرای برخی فیلسوفان عصر جدید همچون فویرباخ، مارکس و فروید مبنی بر اینکه «اعتقادات دینی حاصل فرافکنی خودباختگی ذهن است» تأثیر گذارده است (کاپلستون، ۱۳۶۰: ۲۱۶). انقلاب کپرنیکی وی که به منظور عرضه مابعدالطبیعه به عنوان یک علم و نجات دین آغاز شده بود، نه تنها چندان به کار دین و مابعدالطبیعه نیامد، بلکه ریشه های ماتریالیسم، اعتقاد به





سرنوشت، الحاد و مانند آن را فراهم آورد (Engelhard, 2011: 201). همچنین اندیشه دینی او به تدریج موجبات حذف دین از کلیه شئون زندگی اجتماعی و خصوصی بشر را فراهم آورد، به جریان سکولاریسم صبغه‌ای فلسفی بخشید و بنیان آن را استوار ساخت. او که آمده بود با محدود کردن عقل، جایی برای دین باز کند، فراموش کرد که دین را در محدود همان عقلی بررسی می‌کند که پیش تر آن را محدود کرده است. از این رو، نقادی او به خود دین نیز تسری یافت و تفکر وی موجب گردید حتی خدا را صرفاً مفهومی در نظر بگیرند که هیچ مابازای عینی و خارجی ندارد. در اینجا شایسته توجه است که هم نظام معرفت‌شناسانه کانت در نقد اول و هم رویکرد اخلاقی و دینی وی در نقد دوم هرگز خالی از اشکال نیست و به‌رغم اینکه وی دغدغه دین دارد، ناخواسته مسیری را پیموده است که در نهایت به زیان دین تمام شده است. در ادامه برخی مشکلات نظام فکری او را بررسی خواهیم کرد.

۲. بررسی و نقد دیدگاه کانت در باب دین

الف) ارزیابی مبانی نظری اندیشه دینی کانت

۱. کانت در تبیین نظریه معرفت خود در نقد اول بر این باور بود که تمام معارف آدمی محصول دو قوه حس و فاهمه و مفاهیم پیشینی و شهودی این دو قوه است. به نظر وی داده‌های حسی در بدو ورود به ساحت ذهن، نخست باید لباس زمان و مکان را به تن کنند، اما پرسش این است که مفهوم خدا و دیگر مفاهیم دینی که اساساً زمان‌مند و مکان‌مند نیستند، چگونه می‌توانند چنان باشند. حداکثر کاری که کانت در نقد اول انجام داد، ارجاع این مفاهیم به حوز عقل عملی و اخلاق بود، اما می‌توان این اشکال را بر او گرفت که درک زمان و مکان، بر شناختی غیر مکانی و غیر زمانی مبتنی است. به بیان دیگر، استدلال کانت مبنی بر اینکه «شناخت نظری به این موارد تعلق می‌گیرد» در واقع خود یک حکم غیر مکانی و غیر زمانی است (احدی‌شعار، ۱۳۸۴: ۸۶).

۲. کانت به‌زعم خویش مشکل ناتوانی عقل نظری در اثبات وجود خدا را این‌گونه حل می‌کرد که اولاً، «اگر عقل نظری توانایی بر یافت خدا را ندارد، توان اقدام در جهت نفی وجود او را هم ندارد»؛ ثانیاً، عقل نظری ما را در اعتقاد و باور به وجود یک موجود متعالی آزاد می‌گذارد و پس از آن است که حس اخلاقی، ما را به اعتقاد و باور به این موجود

متعال امر می کند (کورنر، ۱۳۸۰: ۳۲۰). اما به نظر می رسد از سویی این ادعا به معنای تحقیر بیش از حد محصول عقل نظری (فلسفه) است و چنین نیست که نتوان از راه عقل نظری مسائلی همچون وجود خدا، نفس، اراده و مانند آن را اثبات کرد (مطهری، ۱۳۹۰: ۷۵). از سوی دیگر، ذهن یا عقل مورد نظر کانت نمی تواند کاشف حقیقت باشد، بلکه به وجود آوردن حقیقت است و قواعدی را برای اعمال خود وضع می کند تا جهانی مشابه آنچه عقل بشری تصویر می کند بسازد. به بیان دیگر، در اندیشه وی این عقل است که به بازشناسی حجیت و اقتدار اصول اخلاقی می پردازد و از همین رو، انسان می تواند در حوز عقل عملی قانون گذار باشد. اما پرسش این است که آیا داشتن چنین رویکردی به عالم جایی برای دین باقی می گذارد؟ کانت در اینجا وجود خداوند یا نفس را به عنوان یکی از لوازم قوانین ضروری الصدق اخلاقی و در عین حال، امری تبعی برای آن می داند، زیرا از نظر وی عقل عملی جایگزین دین شده است و اصول اخلاقی که امری مطلق، کلی و ابدی هستند، تنها در همین حد به وجود خداوند نیاز دارند. اما باید توجه داشت که استدلال او هرگز به معنای اقامه برهان بر وجود واجب یا وجود نفس و اراده نیست و استلزامی که او میان احکام عقل عملی و اذعان به وجود خداوند برقرار می کند، تنها ارزش اخلاقی دارد و راهی به جهان واقع نمی گشاید و اساساً دلیل اخلاقی قادر به اثبات وجود خداوند به طور عینی و معتبر نیست و حداکثر وجود برترین خیر را اثبات می کند (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۷۴).

۳. از آنجا که احکام اخلاقی شامل برخی از گزاره های بین و اولی اند که بالذات مورد تصدیق عقل عملی هستند، نمی توان از آنها قضایای مربوط به عقل نظری را نتیجه گرفت و اگر استلزامی نیز در این زمینه باشد، از ناحیه احکام نظری است. اساساً احکام و قضایای عقل عملی با استفاده از قضایای عقل نظری است که می توانند به نتایج تازه ای در حوز عمل برسند و فعلیت یابند. به فرض که آنچه کانت برای اصول و ارزش های اخلاقی قائل به ثبات، عینیت و اطلاق می شود، امری درست و قابل پذیرش باشد^۱ و به فرض که تأکید او بر نقش انگیزه و نیت در انجام دادن فعل و اخلاقی بودن آن درخور تحسین باشد، ولی نمی توان اخلاق را مستقل از معرفت نظری و دین دانست، زیرا گفته شد که احکام عملی به کلی از احکام نظری بی نیاز نیستند.

۱. زیرا مطلق دانستن احکام اخلاقی در تمام شرایط و زمان ها جایز نیست (برای آگاهی بیشتر نک: مطهری، ۱۳۹۰: ۷۸).





۴. یکی از پیامدهای حاکمیت سوپراکتیویسم بر حوز عقل عملی پسینی شدن دین نسبت به اخلاق و رسیدن به مبدأ تکلیف از راه احساس تکلیف است. نتیجه این امر آن است که بگوییم اعتبار امور اخلاقی به عقل آدمی است، نه حکم شریعت و شارع (فراتی، ۱۳۸۴: ۱۸۷). کانت اخلاق را در عرض وجود خداوند دارای اعتبار می‌داند و انسان کانتی به جای تلاش در جهت کشف قوانین الهی، به خلق قواعد روی می‌آورد؛ زیرا معتقد است اساساً در غیاب مسیح کسی نمی‌تواند اراد خداوند و اصول اخلاقی وضع شده توسط او را بازشناسی کند. از این رو، باید به سراغ عقل عملی رفت. بدین ترتیب، با انقلاب کپرنیکی کانت در حوز اخلاق، خدامحوری جای خود را به اخلاق محوری می‌دهد و بحث از خداوند تا بدانجا اهمیت می‌یابد که در توجیه و مشروعیت بخشی به قوانین اخلاقی به کار رود. از سوی دیگر، استدلال‌های اخلاقی کانت به هیچ وجه نشان نمی‌دهند که چیزی به نام خدا و زندگی اخروی وجود دارد، بلکه فقط نشان‌دهند این هستند که ایمان به خدا و زندگی اخروی فقط برای فاعل اخلاقی مطلوب است تا او را از تناقضات عملی نجات دهد (Wood, 1988: 404).

ب) ارزیابی انتقادات کانت بر برهان‌های اثبات وجود خدا

کانت معتقد بود که ادعای امکان صدور حکم جازم بر نفی یا اثبات خدا به کمک ادله کلامی امری سفسطه‌آمیز بوده، خطای دینی به شمار می‌رود، از این رو برهان‌های سه‌گانه اثبات واجب را عقیم می‌دانست، اما در این زمینه می‌توان اشکال‌های زیر را بر دیدگاه او مطرح کرد:

۱. اینکه بتوان همه برهان‌ها را در سه قسم ادعایی کانت خلاصه کرد، موضوعی قابل مناقشه است و امروزه حتی بسیاری از فیلسوفان غربی نیز آن را تقسیم‌بندی درستی نمی‌دانند و افزون بر تغییر در طبقه‌بندی کلاسیک وی، گاه شمار برهان‌ها را نیز به هشت دسته افزایش داده‌اند (نک: کانت، ۱۳۶۲: ۶۵۶).

۲. اینکه دو برهان دیگر، یعنی برهان کیهان‌شناختی و کلامی - غایت‌شناختی قابل تحویل به برهان وجودی هستند، ادعایی گزافی و تحکمی است، زیرا برهان جهان‌شناختی با «وجود» و با این عبارت که «چیزی وجود دارد» آغاز می‌شود، نه با «فکر» و این تعریف

ذهنی از خدا که «چیزی که هیچ چیزی بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست» (گیسلر، ۱۳۷۵: ۲۹۶).

۳. اساس اشکال‌های کانت به برهان کیهان‌شناختی در درجه نخست به مخدوش دانستن اصل علیت به دلیل تجربی بودن آن است. وی اولاً، در برخی موارد از موضع هیومی عدول می‌کند و در نهایت بدون اینکه اشاره‌ای به آن داشته باشد، بنیاد نظام فکری اش را بر همان اصل بنا می‌نهد.^۱ ثانیاً، انتظاری که وی از این برهان دارد، بیش از آن چیزی است که رسالت این برهان است، زیرا تنها وظیفه‌ای که این برهان به عهده دارد، اثبات واجب‌الوجود است؛ همچنانکه در انتقاد وی به برهان نظم می‌بینیم انتظار دارد که این برهان افزون بر اثبات صورتگری برای عالم، صفات دیگری را نیز اثبات کند، حال آنکه هر کدام از این برهان‌ها قصد اثبات موجودی برتر با صفتی خاص را دارند، نه موجودی برتر با همه صفات را.

۴. با وجود آنکه دیدگاه کانت در مورد خداوند دیدگاهی کاملاً انسان‌نگارانه است و وجود مابازای خارجی چنین خدایی محل تردید است، بنابراین دیگر خدایی به عنوان جوهری مستقل نیست که از راه برهان‌های عقلی قابل اثبات باشد، بلکه چنان خدایی حداکثر برای کسی که دارای وجدان اخلاقی باشد قابل پذیرش است.

۵. دلایل کانت در رد برهان وجودی نادرست و خدشه‌پذیر است^۲ و چنانکه می‌دانیم بعدها فیلسوفان و متکلمان غربی همچون چارلز هارت‌شورن و نورمن مالکوم به بازسازی این برهان پرداخته و به شدت از آن دفاع کرده‌اند (برای آگاهی بیشتر نک: گیسلر، ۱۳۷۵: ۱۱۲-۱۲۲).

اگرچه در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که باید این برهان نادرست باشد، اما تعیین دقیق وجه نادرستی آن بسیار دشوار است و من اعتقاد ندارم که هرگز فیلسوفی ابطالی قطعی و نهایی برای این برهان در صور گوناگونش ارائه داده باشد... کانت نیز ظاهراً دلیل می‌آورد که هیچ قضیه وجودی بالضروره صادق نیست، اما به اعتقاد من آنچه او می‌خواهد بگوید این است که هیچ قضیه وجودی به معنای منطقی عام، ضروری نیست و این ادعا از آن زمان تاکنون در

۱. غافل از اینکه اساساً علیت یک قانون فلسفی و امری عقلایی است، نه تجربی و حسی (برای آگاهی بیشتر نک: کاپلستون،

۱۳۶۰: ۱۵۳؛ کانت، ۱۳۶۷: ۱۹۷).

۲. اشکال اساسی کانت به تعبیر استاد جوادی آملی ناشی از تمایز نهادن میان حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی و یا به تعبیر

استاد حائری یزدی ناشی از عدم تمایز میان ضرورت ذاتی ازلی و ضرورت منطقی است (برای آگاهی بیشتر نک: جوادی

آملی، ۱۳۷۵: ۱۹۹-۲۰۷).





بین فیلسوفان رایج بوده است. اما دقیقاً چرا کانت می‌اندیشد که این ادعا صحیح است؟ برهان وی بر این مدعا چیست؟ هر گاه نگاه دقیقی بر استدلال مورد نظر وی بیفکنیم، کاملاً غیرمقنع و غیرجذاب جلوه خواهد کرد و اساساً به‌سختی می‌توان آن را یک برهان دانست (پلاتینگا، ۱۳۷۶: ۱۵۱ و ۱۶۱).^۱

ج) نقد رویکرد کانت دربار آداب و شعائر دینی و معجزات

به نظر کانت یکی از اهدافی که انسان از انجام‌دادن اعمال و شعائر دینی پی می‌گیرد، جلب رضایت خداوند به‌منظور اصلاح خطاهای گذشته است. حال آنکه با اعمالی مانند نماز، روزه، عبادت، زهد و عزلت نمی‌توان محبوب خداوند واقع شد و اراد الهی را تغییر داد، زیرا اراد خداوند نیز تابع قوانین وجدانی اخلاق است. این نوع نگاه به دین دارای اشکال است، زیرا:

اولاً، به‌رغم واردبودن برخی از اشکال‌های کانت بر رویکرد مسیحیت به مقوله دین، نمی‌توان با دیدگاه‌های دینی او، به ویژه انتقادهایی که به دین و آداب و شعائر عبادی دارد موافق بود. درست است که انجام‌دادن اعمال ظاهری عبادی صرف بدون اینکه درون‌مایه ایمانی و اخلاقی داشته باشد و از سر صفای دل و خلوص نیت باشد، جز فریب و دورویی حاصلی ندارد، اما اینکه گفته شود زهد، عبادت، مجاهده، ریاضت و توبه که به‌منظور رسیدن به مقامات معنوی و قرب حق تعالی انجام می‌پذیرد به معنای خودشیرینی و یا مزدوری است، صحیح نیست. چنین نیست که دست خدا را بسته و اراد حق تعالی را ثابت و لایتغیر بدانیم،^۲ بلکه عوامل متعددی وجود دارند که می‌توانند موجبات تغییر در مقدرات آدمی را فراهم آورده و محتوای لوح محو و اثبات را بر هم زنند.^۳ خدایی که فیض او چنان فراگیر است که همواره خطاکاران را به توبه و انابه فراخوانده است،^۴ این امکان را برای بشر فراهم ساخته است تا بتواند با عبادت،^۵ عمل به دستوره‌های الهی توبه،^۶

۱. برای آگاهی بیشتر نک: Wainwright, 2010: 21-23.

۲. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَكَلْبُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدُ اللَّهِ مَبْسُوطَةٌ أَيْدِيهِمْ كَيْفَ يَشَاءُ» (مائده: ۶۴).

۳. «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد: ۳۹).

۴. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (زمر: ۵۳).

۵. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (زاریات: ۵۶).

۶. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

(تحریم: ۸).

تضرع^۱، دعا^۲ و نیایش، زهد و تقوا از حسیض ذلت به اوج عزت تعالی جوید.

ثانیاً، کانت گاهی خداوند را به عنوان قانون گذار عالم معرفی می کند و معتقد است فرمان های الهی او از سر عشق اطاعت می شود و اگر هم فرمان او را خلاف میل خود یافتیم، باید آن را ناشی از محدودیت فاهمه خود بدانیم، نه از ماهیت فرمان. همو از سوی دیگر می گوید قوانین اخلاقی، اموری وجدانی اند و حتی خدا نیز تابع آن است و او تنها موجب مشارکت من در سعادت است. او می افزاید نباید خداوند پیشاپیش تعیین کنند نیک و بد باشد و انجام دادن فعلی را تکلیف و وظیفه ما بداند. این تناقض در گفتار کانت به آسانی قابل توجیه نیست.

نتیجه گیری

در مباحث گذشته ضمن ارائه تقریری مختصر از زوایای مختلف اندیشه دینی کانت در دو دور فکری متفاوت، به بررسی و تحلیل نقاط مثبت و منفی نظرگاه دینی وی پرداختیم، اما باید توجه داشت که وی در فضای فکری دین یهود و مسیحیت زندگی می کند و از این رو، اگر نقدی هم به دین و کارکرد آن در جامعه مطرح می کند، اغلب متوجه همین دو دین به ویژه مسیحیت است و اساساً هرگز متعرض دین اسلام یا ادیان دیگر نشده است.

چنان که گذشت به رغم تلاش های مجدانه کانت در پیراستن دین از خرافات و تعصبات و استحکام بخشیدن به آن، دیدگاه او در باب مسیحیت و به طور کلی دین، اشکال های جدی دارد و اساساً بیش از آنکه نظام فکری وی به کمک دین آمده باشد، موجبات به حاشیه رفتن دین و حاکمیت نگرش عرفی در جامعه را فراهم ساخته است. او از یک سو قلمرو عقل نظری را به عالم تجربه ممکن محدود می کند و با این کار نه تنها دین و خدا و مابعدالطبیعه را به بن بست می رساند، بلکه شناخت نظری را که اساس کلیه نظام های معرفت شناختی است متزلزل می کند. از سوی دیگر، با عقل عملی و اخلاق نمی تواند آنچه را که پیش تر ویران ساخته بود، بازسازی کند و از همین رو، سبب می شود در هر دو بخش، شکاکیت و تردید ذهن انسان دور جدید را همواره آزار دهد.

۱. «قُلُوا إِذْ جَاءَهُمْ بِأُثْمَانًا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۴۳).

۲. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ وَ يُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (نمل: ۶۲).



افزون بر اینها، چنانکه ملاحظه شد دلایل عقلانی کانت در رد برهان‌های نظری بر اثبات وجود خداوند، دلایل اخلاقی وی در اثبات وجود خدا، تقسیم‌بندی وی از الهیات طبیعی و کلامی، دیدگاه‌های او دربار قلمرو دین و نقش آن در جامعه، تأخر دین از اخلاق و طفیلی بودن آن و نیز نگرش وی دربار معجزات، کارکرد اعمال و شعائر دینی در تعالی بشر خالی از اشکال نیستند و برخی برگرفته از مبانی نادرست نظام فلسفی او هستند که پرداختن به همه آنها مجال دیگری می‌طلبد.



کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، فلسفه دین، تبیین برهان‌ها اثبات خدا، قم: مرکز نشر اسراء.
۳. پلانیتینگا، الوین (۱۳۷۶)، فلسفه دین، خدا، اختیار و شر، ترجمه: محمد سعیدی‌مهر، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۴. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، ترجمه: ادیب سلطانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. _____ (۱۳۸۱)، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه: منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۶. _____ (۱۳۶۷)، تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعه آینده، ترجمه و شرح: غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۰)، کانت، ترجمه: منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات علمی و مرکز نشر دانشگاهی.
۸. کورنر، اشتفان (۱۳۸۰)، فلسفه کانت، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. گیسلر، نورمن ای. (۱۳۷۵)، فلسفه دین، ترجمه: حمیدرضا آیت‌اللهی، ج ۱، تهران: انتشارات حکمت.
۱۰. مصباح، محمدتقی (۱۳۸۶)، دروس فلسفه اخلاق، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات صدرا.
۱۲. احدی‌شعار، سید محمد مهدی (۱۳۸۴)، «نقادی دین در تفکر دینی کانت»، سروش اندیشه، ش ۱۲ و ۱۳.
۱۳. تمیمی، رقیه (۱۳۸۳)، «دین و دینداری از دیدگاه کانت»، مقالات همایش بین‌المللی دویست سال پس از کانت، حمیدرضا آیت‌اللهی و حسین کلباسی اشری، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۴. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۴)، گفتار در اخلاق، ترجمه: منوچهر صناعی دره‌بیدی، ارغنون، ش ۵ و ۶.
۱۵. کریچلو، هارولد، ای. (۱۳۷۸)، «مقایسه دیدگاه‌های فلسفی کانت و هگل دربار دین»، ترجمه: عبدالعلی دستغیب، نامه فلسفه، ش ۷.



16. Dudleg, Will & Engelhard Kristina (2011), *Immanuel Kant, Key Concepts*, Acumen publisher.
17. Guyer, Paul (1992), *The cambridge Companion to Kant*, Cambridge University Press.
18. Kant, Immanuel (1929), *Critique of Pure Reason*, Norman Kemp Smith (ed.), New York: Macmillan Company.
19. _____ (1997), *Lectures on Metaphysics*, Trans & Karl Ameriks (eds.), University of Notredame, Cambridge University press.
20. _____ (1988), *Religion withing Boundaries of mere Reason*, trans by Allen Wood, Cambridge university press.
21. Norman Kemp, Smith (1964), *Immanuel Kant's critique of Pure Reason*, Macmillian & Company Limited.
22. Plantinga, Alvin (2010), "Extract From The Ontological Argument, " *Philosophy Of Religion*, William J. Wainwright (ed.), London & New York: Routledge.
23. Wainwright J. William (2010), *Philosophy of Religion*, vol 2, London & New York: Routledge.
24. Ward, Keith (1992), *Kant's teleological Ethic*, From *Critical Assessmemts, ImmanuelKant*, Ruth Chadwich (ed.), London & NewYork: Routledge.
25. Wood Allen & Giovaanni George (1996), *Immanuel Kant, Religion and Rational theology*, Cambridge University press.

